

قصیده سعدی مدیحه نیست

جعفر شعار

نگویمت چو زبان آورانِ رنگ آسای که ابرِ مشک فشانی و بحرِ گوهرزای
نکاهد آنچه نبشته است عُمر و نفزاید پس این چه فایده گفتن که تا به حشر بپای
مزید رفعت دنیا و آخرت طلبی به عدل و عفو و کرم کوش و در صلاح فزای
موضوع قصیده وصف، مدیحه، رثاء، پند و اندرز و موعظه است. سعدی نیز همانند
سایر شاعران قصاید مدحیه دارد؛ اما اولاً مدیحه او سرشار از سخنان اخلاقی و پند و
اندرز و هشدار به ممدوح است؛ ثانیاً نه تنها عاری از ستایش‌های مبالغه‌آمیز است، بلکه
سعدی با جرأت و شهامت به پادشاهان و امرا و دولتمردان پندهای پدران داده و از ظلم
و تعدی و سستی در ایفای حقوق مردم بیمشان داده است:
نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکی است سعدی را مسلّم
همین خصیصه است که راه سعدی را از راه دیگر قصیده‌گویان جدا می‌کند.
گزافه‌گویی و چاپلوسی و توقع صله و نان پاره در شعر سعدی دیده نمی‌شود.

پیداست که بزرگداشت و شناساندن شخصیت و مقام بزرگان علم و سیاست که نوعی ستایش است، به جز تملق و چاپلوسی و ستایشگری‌های گزافه‌آمیز است. اولی در عرف و شرع مطلوب بل واجب است و دومی به کلی مذموم و در شرع حرام و گناه است.

مثال برای گزافه‌گویی‌ها بسیار است و من تنها نمونه‌ای می‌آورم. ظهیر می‌گوید:

نُه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد
سعدی استیضاح می‌کند که:

چه حاجت که نُه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان
انوری میراب مرو را چنین می‌ستاید:

درگاه تو باب اعظمِ عدل است مهدی شده نامزد به بوابی
ز آسیب تو از فلک فرو ریزند انجم چو کبوترانِ مضرابی
شاعری جوهری نام نیز می‌گوید:

ز پی آن که مرا داشت همه حرمت و حق شصت و سه سال مرا داشت بر آخور سلطان
از نظر شرع مقدس اسلام بزرگداشت و نام نیک یا به تعبیر سعدی «ثنای جمیل» در اسلام جایگاه خاصی دارد. قرآن کریم بارها پیامبران و اولیای الهی را بزرگ داشته و از آنان به نیکی و تکریم یاد کرده است. آنجا که از حضرت ابراهیم پرچمدار توحید و فرزندش اسحاق (ع) و پس از او یعقوب (ع) یاد می‌کند، می‌گوید: «آنان به راه خدا رفتند و با شرک مبارزه کردند و سرانجام مشمول رحمت الهی شدند: «ووهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق علیاً». این همان ثنای جمیل و آوازه بلند و در نتیجه تکریم مردان راه خداست.

در جای دیگر گفتگو از موسی و هارون و پیروان آنهاست، می‌فرماید: «و ترکنا علیهم فی الآخِرین - سلام علی موسی و هارون» و سرانجام درباره رسول اکرم، خاتم پیامبران خبر می‌دهد که «و رفعا لک ذکرک».

نکوهش تملق و گزافه‌گویی در قرآن کریم زیر پوشش ریا و نفاق بیان شده است. درباره منافقان آمده است: «یرضونکم بأفواههم و تأبىٰ قلوبهم» یعنی شما را به زبان راضی می‌کنند و دل‌هایشان آن را نمی‌خواهد.

خلوص یا اخلاص که در قرآن مکرر بیان شده و پایگاه ایمان نهاده شده است، در واقع مقابله با دورویی و تملق است. از دیدگاه قرآن، مسلمان باید در گفتار و کردارش مخلص و یکدل باشد و نیکی که می‌کند برای خدا باشد بی‌توقع اجر و مزد از خلق: «انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً». سخنی که می‌گوید برای رسیدن به اغراض دنیوی ازال و جاه نباشد: «و اقیموا وجوهکم عند کلّ مسجد و ادعوه مخلصین له الدین».

تملق و ستایش گزافه‌آمیز خلاف اخلاص و نزدیک به شرک است. اما در احادیث، از رسول خدا نقل شده است که خطاب به مدیحه‌گویی که از دیگری تملق گفت، فرمود: «و یحک! قصمت ظهره، لو سمعک ما افلح الیٰ یوم القیامه» یعنی وای بر تو پشت ممدوح را شکستی! اگر سخن تو را بپذیرد، تا روز قیامت رستگار نخواهد بود.

نیز فرمود: «الا لا تمادحوا و اذا رأیتم المادحین فاحثوا فی وجوههم التراب». این سخن را می‌خواهم با کلام امام علی بن ابی‌طالب تکمیل کنم که خطاب به مالک اشتر فرمود: به پارسایان و اهل صدق بپیوند و وادارشان کن که تملق نگویند و تو را به سخن باطل و گزافه که انجام نداده‌ای، شاد نکنند. تملق بسیار خود پسندی و تکبر و خودکامگی به بار می‌آورد.

گفتم که سعدی در مدح به راهی تازه رفته است و راه او به جز راه فرخی، عنصری، انوری و ظهیر بوده است. البته شاعرانی هم بوده‌اند که به مدح امرا و شاهان نپرداخته‌اند، مانند ناصر خسرو و سنایی، اما مسئله فرق می‌کند. این دوشاعر قصیده را تنها در خدمت مذهب و مرام قرار داده‌اند و مثلاً ناصر خسرو به ادعای خود گردِ غزل و غزال نگشته است و سنایی هم چنان که معروف است، اگر هم در آغاز به مدّاحی پرداخته،

سپس از آن راه برگشته است. درونمایه شعر او عرفان است و با مدح عمرو و زید کاری ندارد.

ستایشگران به ویژه مدیحه‌گویان درباری گاهی از دایره توحید قدم فراتر نهاده و گرفتار غلو شده و برخی از صفات خاص الهی را به امرا و شاهان نسبت داده‌اند. از باب مثال واژه قرآنی «کبریا» را که خاص ذات پروردگار است، چنان که فرمود «و له الکبریاء فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم» در مورد ممدوح صادق می‌دانند. افزون بر آیات قرآن در احادیث نیز این واژه خاص خدا آمده است. در دعای عید می‌خوانیم: «اللهم اهل الکبریاء و العظمه و اهل الجود و المغفره». منظور من معنی واژگان «کبریا» که اقتدار یا غرور و تکبر است، نیست، بلکه معنی «عظمت و کمال و جلال و بزرگواری» مورد نظر است. این کبریا را چنین تعریف کرده‌اند: «الکبریاء عباره؛ عن کمال الذات و کمال الوجود و لا یوصف بها الا الله تعالی» (لسان العرب). برخی از ستایشگران همین معنی را به امیر یا شاه نسبت داده‌اند. مثال‌های متعددی در اشعار وجود دارد که فرصت بیان آنها را ندارم، فقط یک مورد از «حافظ» نقل می‌کنم که به سبب علاقه خاصی که به شاه شجاع داشته‌است، ظاهراً دچار غلو شده است:

جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

در سخن سعدی این تعبیر دیده نمی‌شود و همه جا «کبریا» را درباره خدا به کار

می‌برد:

گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد
یا:


شکر و سپاس و نعمت و منت خدای را پروردگار خلق و خداوند کبریا
و در جایی آشکارا می‌گوید:

مر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

در شعر سایر شاعران نیز در معنی صفت ذات باری تعالی مکرر آمده است. نظامی می‌گوید:

پیش و پسی بست صفِ کبریا پس شعرا آمده، پیش انبیا
خاقانی گوید:

حدِّ قدّم می‌رس که هرگز نیامده است در کوچه حدوثِ عمارتِ کبریا
سعدی آموزگار اخلاق است و به اصول اخلاقی که در قرآن و سنت آمده است، پای‌بند است و ملاحظه می‌کنیم که در دشوارترین مراحل، آنگاه که با پادشاهان و امرا مواجه می‌شود به حکم «فاستقم كما امرت» پایگاه اعتقادی خود را حفظ می‌کند و از این روست که از بن دندان باید او را آموزگار صادق نامید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی